



انقلاب اسلامی ایران از سال ۱۳۵۷ به‌طور آشکار و رسمی سه جنگ تحمیلی (تحت عناوین دفاع مقدس اول تا سوم پشت سر گذاشته که هر کدام از این جنگ‌ها تابع شرایط خاص و ویژگی‌های متفاوت بوده‌اند.

به‌طور قطع، از میان این سه جنگ، جنگ چهل‌روزه (رمضان) به دلایل متعددی از اهمیت بیشتری برخوردار بود، چراکه جبهه سلطه جهانی، تمام‌عیار با آن تمام توان و قدرت نظامی و فناوری و رسانه‌ای وارد این جنگ شد تا با به‌اصلاح آنچه را که در طول حدود نیم‌قرن پیش نتوانسته است رقم بزند، یکجا به سرانجام برساند. خاص‌ترین اتفاق جنگ چهل‌روزه، شهادت رهبر فرزانه و حکیم و مدبر انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خدای(قدس‌الله‌نفس‌الزکیه) بود که در آغازین لحظات جنگ پیش آمد و استنباط‌نا تمام کارشناسان نظامی و سیاسی دنیا این بود که کار جمهوری اسلامی ایران از همان لحظه تمام خواهد شد و جامعه ایرانی از درون به فروپاشی خواهد رسید.

ظاهر هر سه جنگ تحمیلی در آغاز، یک بحران بزرگ محسوب می‌شد که دو جنگ‌اخر بیشتر مورد توجه قرار گرفت و تمرکز دشمن به‌طور ویژه برای خارج ساختن تسوان مدیریتیی و کنترل بحران از سسوی رهبر انقلاب اسلامی و در نهایت فروپاشی بود؛ اما مجموعه اقدامات صورت‌گرفته در چند لایه مختلف و به‌صورت ترکیبی نشان از آن داشت که رهبر شهید با تکیه بر امداد الهی از توانمندی ویژه‌ای در کنترل و مدیریت بحران برخوردار بودند که نتایج ظفرمندانه آن را همگان به چشم دیدند. در بخش‌های قبلی این مطلب، به مرور سوابق کنترل و مدیریت بحران ایشان از پیش از پیروزی انقلاب اسلامی تا روزهای آغازین جنگ تحمیلی با ذکر و روایت صادق پرداختیم و در ادامه به موارد دیگر می‌پردازیم.

طرح ایجاد سپاه منوچهری

روزهای آغازین جنگ، مطابق طراحی‌های صدام، حرکت قوای مسلح و نیروهای زرهی و مکانیزه یعنی به سمت اهواز و کل مناطق در گیر بسیار قوی‌ا س و در خیلی از مواقع غیرقابل کنترل بود که برای جلوگیری از این پیشرفت وی، علاوه بر اقدامات پشتیبانی و عملیاتی نیروی هوایی، اقدامات متنوعی نیز در سطح و بر روی زمین نیاز بود.

حضور آیت‌الله خدای خدای با لباس ارتشی در محل لشکر ۹۲ رهی اهواز که موجی از خوشحالی و شادی و روحیه را در بین رزمندگان و به‌خصوص ارتشی‌ها ایجاد کرده بود، موجب شد تا بعضی از فرماندهان جهت جلوگیری از پیشرفت نیروی زرهی دشمن، طرح آبداندازی و ایجاد سیل مصنوعی در دشت‌های غرب اهواز را ارائه دادند که نیاز به هماهنگی‌های فوری و تصویب طرح در لایه‌های بالای تصمیم‌گیری داشت.

آیت‌الله خدای با درک دقیق شرایط و با انجام سریع هماهنگی‌های لازم، مقدمات اجرای این طرح را فراهم ساخت تا با اجرای این طرح، به‌طور عملی و هوشمندانه از پیشروی سریع جلگویی به عمل آید که سبب این وسیله بحران به‌وجودآمد تا حدود زیادی کنترل و قابل هدایت شود.

این طرح در هفتم مهر پس از آن اجرا شد که خبر رسید دشمن از سمت حمیدیه به سمت اهواز در حرکت



است. حمیدیه با اهواز ۲۳ کیلومتر فاصله دارد و دشمن تا پنج کیلومتری اهواز رسیده بود. خبر به امام (ره) که رسید، جوانان اهوازی را ترغیب به دفاع ساخت و هشتم مهرماه، در نهایت مدیریت آب و فاضلاب، طرح رهاسازی آب از شرق و غرب کرخ خود را در جنوب حمیدیه را بعد از بررسی تأیید کرد و طرح، زیر نظر آیت‌الله خدای و ستاد آیت‌اللهی نامنظم در دشت‌های کرخه با رهاسازی آب اجرا شد. آب پس از مدت کوتاهی در دشت فرو نشست و تانک‌های دشمن به‌طور عملی از حرکت بازایستادند و به گل نشستند.

آیت‌الله خدای‌های در گفت‌وگو با خبرگزاری پارس فرمودند که همان شب علی غیور اصلی که از نیروهای ارتشی بود که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به سیاه پیوسته بود، به همراه چهل نفر از رزمندگان سپاهیی موفق می‌شوند از موقعیت پیش‌آمده استفاده کنند و ضمن انهدام بخش اعظمی از تانک‌ها، تعداد ۱۵۰ دستگاه تانک را نیز به غنیمت بگیرند. این پیروزی رزمندگان و شکست دشمن در پیشروی به دلیل اجرای طرح سیل مصنوعی، روحیه مردم و رزمندگان را به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای افزایش داد.

حضور آیت‌الله خدای و شهید چمران در جنوب و ایجاد استراتژی دفاع مردمی برای وجبه‌بوجب خاک مهمن در مقابل مولعی که بنی‌صدر ایجاد می‌کرد و حتی جلسات شورای عالی دفاع را بر گزار نمی‌کرد، یک استراتژی دقیق و کنترل‌کننده بحران بود.

موفقیت این طرح باعث شد تا بعضی از مسئولین رده‌بالا و تصمیم‌گیر وقت به این فکر بیفتند که اجرای این طرح را در وسعت بیشتر و با حجمی بزرگ‌تر برای زمین‌گیر کردن نیروی زرهی و مکانیزه دشمن با انهدام سد در کارون و جاری شدن آب این دو سد به سمت پایین‌دست و دشت‌ها دوباره اجرا کنند که دارای عواقب طبیعی و زیستی و فنی بسیاری بود.

آیت‌الله خدای، با درغ امرار برخی مسئولین که به‌دشت به دنبال اجرای این طرح بودند و خوسرانه برخی مراحل فنی را پیش برد می‌بردند و با کار وزیر وقت نیرو، شهید عباسپور، داشت، به دلیل خسارات و عواقب جبران‌ناپذیر بعدی که از قبل اجرای این طرح می‌توانست به‌وجود بیاید، از اجرای آن‌ها جلوگیری کرد.

اهواز – تهران؛ ایران – اهواز

آیت‌الله خدای‌ها با تردد مداوم آخر هفته‌ها از اهواز

به تهران برای ارائه گزارش به امام و انجام هماهنگی‌های گسترده در پایتخت و همین‌طور حضور در نماز جمعه تهران، سسی می‌کرد سطوح حاکمیتی و جامعه و رسانه‌ها را با واقعیت‌ها و الزامات و نیازمندی‌های جنگ بیشتر آشنا کند.

هنوز بخشی از مردم و بخشی از معادلات ذهنی دشمن بر پایه عدم اعتماد به ارتش به دلیل ساختار پیش از انقلاب و کودتای نقلاب بود؛ اما آیت‌الله خدای‌ها با درک دقیق ماهیت ارتش و نیروهای متعهد و جان‌برکف آن، در اولین نماز جمعه‌ای که از اهواز بازگشت و با لباس ارتشی که زیر لباس روحانیت داشت، با برشمرن روحیات انقلابی و اسلامی رزمندگان ارتش سعی کرد پیوند اجتماعی و سیاسی را بین مردم و ارتش برقرار کند که همین موضوع مقدمات وقایع بسیار ارزشمندی را از آنی فراهم کرد و به‌طور خاص اطمینان خاطر مردم را در جنگ و خلوص رزمندگان را فراهم ساخت تا از ایجاد تنش‌های مصنوعی اجتماعی و سیاسی نیز بدین نحو بکاهد و علاوه بر آن، بر بسیج همگانی و ایمانی قلبی مردم بر مقاومت نیز کمک موثری داشته باشد.

خطر سقوط سوسنگرد

یکی دیگر از بحران‌های به‌وجودآمده در این دوران، یعنی حدود ۲۲ آبان، محاصره سوسنگرد است که خبر آن را سرهنگ سلیمی، رئیس ستاد جنگ‌های نامنظم، به‌صورت تلفنی به آیت‌الله خدای‌ها در تهران می‌دهد و ایشان بلافاصله این موضوع را در جلسه شورای عالی دفاع مطرح می‌کند و بنی‌صدر از این موضوع ابراز اطلاع کرده و مدعی می‌شود که بناسبت عملیاتی انجام شود. بعد از سه روز، آیت‌الله خدای‌ها مجدداً با دریافت اخبار واصله متوجه می‌شود که برای سوسنگرد هیچ اقدامی نشده و بیست نفر از همافران نیروی هوایی به همراه تعدادی پاسدار و رزمنده‌های جنگ‌های نامنظم در محاصره هستند و هیچ‌گونه امکانات زیستی و آذوقه نیز برای آن‌ها فراهم نیست.

آیت‌الله خدای‌های دوباره شخصاً به اهواز می‌رود و تلفنی رزمنده‌های سوسنگرد خبر از عدم وجود آذوقه می‌دهند و در خصوص وضعیت شهر و سوپرمارکت‌ها هم اطلاعاتی را گزارش می‌کنند که به‌رغم گرستگی و بر بودن مغازه‌ها از اجناس، اما افسران ارتش و رزمندگان به اموال مردمی که در شهر نبودند دست نمی‌زنند. تعبیر آیت‌الله خدای‌ها از این رزمنده‌ها با این خلوص و با این میزان از پاکي، «فرشته» است که این رزمنده‌ها واقعاً فرشته بودند و آیت‌الله خدای‌ها با توجه به شرایط، اجازه استفاده از اجناس مغازه‌ها را صادر می‌کند تا رزمنده‌ها از مضیقه آذوقه و غذا خارج شوند تا بتوانند استقامت لازم را برای ادامه جنگ در آن لحظات داشته باشند.

همان شب، سیاه و شهید چمران تصمیم می‌گیرند عملیاتی را به منظور شکست حصر سوسنگرد و نجات رزمندگانی که در آنجا در محاصره قرار گرفته بودند انجام دهند و در این عملیات بنا می‌شود تا تیپ دو لشکر ۹۲ رهی اهواز و توپخانه نیز در این عملیات حضور داشته باشد که به این ترتیب، این اولین عملیات مشترک تمام می‌شود. آیت‌الله خدای‌ها بعد از هماهنگی‌های لازم در تیپ دو لشکر ۹۲ اهواز و برخی دیگر از اقدامات، با

سال‌ها بعد، در یک دیدار خصوصی، سرهنگ قاسمی همان نامه را که آن شب آیت‌الله خدای‌ها برای او نوشته بود، به‌عنوان یک سند تاریخی از جنگ و قدرت مدیریت بحران آیت‌الله خدای‌ها به نزد ایشان می‌آورد که با توجه به شرایط خاص زمان نگارش، امکان اخذ روگرفت نیز نبوده، اما هم‌اینک این نامه به‌عنوان یک سند تاریخی در نمایشگاه «در لباس سربازی» در معرض دید بازدیدکنندگان قرار دارد.



تیپ دیگر از این رزمنده‌ها با این خلوص و با این میزان از پاکي، «فرشته» است که این رزمنده‌ها واقعاً فرشته بودند و آیت‌الله خدای‌ها با توجه به شرایط، اجازه استفاده از اجناس مغازه‌ها را صادر می‌کند تا رزمنده‌ها از مضیقه آذوقه و غذا خارج شوند تا بتوانند استقامت لازم را برای ادامه جنگ در آن لحظات داشته باشند.

شپ دوشنبه ۵۹/۸/۲۶ ساعت ۱۰:۱۰ سربا سرهنگ قاسمی، فرمانده لشکر ۹۲ رهی اهواز با سلام

شنیدم تیمسار ظهیرنژاد به شما تلفن کرده‌اند که تیپ ۲ فردا وارد عمل نشود مگر بنا به امر و منظورشان امر آقای رئیس‌جمهور ابی‌صدر است. من این عدول از تصمیم عصر را قابل توجیه نمی‌دانم. این به‌معنای تعطیل یا به ناکامی کشاندن عملیات فردا است. استعداد دشمن چنان است که آن دو گروهان پیاده یارای کار درستی بر برابر آن ندارند و اگر تیپ وارد عمل نشود، در حقیقت تک انجام نگرفته است. صبح اگر برای تصمیم نهایی بخواهیم منظر آمدن تیمسار ظهیرنژاد بمایم، وقت خواهد گذشت. جوانان ما در سوسنگرد حداکثر تا صبح مقاومت خواهند کرد و صبح روز اگر ما قدری بار دشمن را بسبک نکنیم، همه نابود خواهند شد و شهر کاملاً سقوط خواهد کرد. خلاصه اینکه به نظر و تشخیص ما کار باید به همان روال که عصر صحبت شد پیش برود و تیپ آماده باشد که صبح وارد عمل شود. در غیر این صورت، مسئولیت سقوط سوسنگرد با هر کسی است که از این تصمیم عدول کرده است.

سیدعلی خدای‌ها

متن نامه دکتر چمران:

من رسماً اعلام جرم می‌کنم

بنام نماینده امام و نماینده شورای عالی دفاع، از این همه احمال و اتلاف وقت و به هدر رفتن خون جوانان شکایت دارم. چند روز است که فرایم می‌کشم تا بالاخره دیدش جوابی شنیده شود، امروز امتوز عمل داشتیم،

نامه‌های در سوزنشاز
۲۵ آبان روزی است که هماهنگی‌ها برای انجام عملیات شکست حصر سوسنگرد صورت گرفته است. آیت‌الله خدای‌ها از بدعهدی‌ها و اقدامات خودسرانه بنی‌صدر آگاه است؛ بنابراین عصر همان روز گزارش وضعیتی از شرایط را به حضرت امام (ره) ارائه می‌دهد که طی آن امام (ره) دستور صادر می‌کنند که تا فردا حصر سوسنگرد باید شکسته شود و تیمسار فلاحي را نیز به‌عنوان مابشر عملیات منصوب می‌کند. آیت‌الله خدای‌ها در شب عملیات، با وجود آمادگی صدردصد نیروها، به‌خاطر حفظ شانسیت کلام حضرت امام (ره) از دستور امام (ره) به کسی چیزی نمی‌گوید تا شرایط بر اساس شرایط معمول و عادی و تدبیر نظامی پیش رود. روایت آیت‌الله خدای‌ها از آن شب چنین است: «هن تازه خولیم برده بود که چمران آمد پشت در اتاق و مرتب در را محکم می‌زد که فلاتی، فلاتی بیدار شو. طرح به هم خورد».

خبری آمده بود که تیپ دو لشکر ۹۲ رهی اهواز به دستور بنی‌صدر از عملیات خارج شده و به این ترتیب، بدون حضور تیپ ۲ انجام عملیات معنایی نداشت. سرهنگ قاسمی، فرمانده لشکر خوزستان، می‌گوید که دستور از بالاست و بنی‌صدر به فرمانده نیروی زمینی دستور داده است که تیپ ۲ در این عملیات شرکت نکند.

در این لحظات که زمان بسیار محدودی برای آغاز عملیات باقی مانده و وقت تنگ بود، مطابق آن پیش‌بینی که از قبل آیت‌الله خدای‌ها داشته، قلم به دست می‌شود و دو نامه را به سرهنگ قاسمی و تیمسار فلاحي در طی یک ساعت می‌نویسد و ضمن شرح شرایط و وضعیت، دستور امام (ره) (بنی‌ صدر) به شکست حصر سوسنگرد را هم به آن ابلاغ می‌کند.

لحن آن دو نامه بسیار قریص و محکم و حاوی یادآوری مسئولیت این دو مقام نظامی است که اگر عملیات بدون حضور تیپ دو لشکر ۹۲ شکست بخورد، مسئولیت و عواقب شکست بر عهده آن‌ها خواهد بود و شهید چمران نیز تأثیر گذاری زیادی در رمدندان ذیل همان نامه ابلاغ را تشریح می‌کند.

دکتر چمران

عملیات آزادسازی سوسنگرد

با این اقدام بهنگام و سرنوشت‌ساز، کنترل‌کننده و مدیریت بحران آیت‌الله خدای‌ها، تیپ دوم لشکر ۹۲ رهی‌اهواز به عملیات می‌پیوندد و صبح روز به‌طور عملی انجام عملیات کلید می‌خورد.



آیت‌الله خدای‌ها با تسلط بر اوضاع و شرایط سعی داشت در این لحظه‌های حساس با سرکشی به رزمندگان و لشکر ۹۲ و تیپ دو، ضمن تقویت روحیه رزمندگان، شرایط را از نزدیک بررسی و در صورت نیاز اقدامات خاص مرتبط را انجام دهد که به این ترتیب، نیروها و تانک‌ها در جاده سوسنگرد استقرار یافته و نیروهای یعنی را تعقیب کردند.

گرچه در آن عملیات، شهید چمران به‌رغم وزریدگی موقیعت‌های خطرناک، از جمله عبور از محاصره آبادان و رودخانه بهمن‌شیر، به‌رغم خطرانی که وجود داشت نیز از جمله موقیعت‌هایی بود که می‌توانست جان ایشان را در معرض خطر قرار دهد.

عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا

آیت‌الله خدای‌ها بعد از هر بازدید از مناطق جنگی و شناسایی نقاط ضعف و قوت، عیناً دریافت‌های خود را به امام گزارش می‌داد که این گزارش‌ها در تصمیم‌گیری‌های امام تأثیر مهمی داشت.



مدیریت رهبر شهید در فتنه‌ها و آشوب‌ها

عزیزالله محمدی (امتدادجو)

حضرت امام (ره) بسیار اثرگذار بودند. قطعاً یکی از این آثار گزارش‌های دقیق و صادقانه و دلسروانه را در عزل بنی‌صدر می‌توان جست‌وجو کرد. همچنین یکی از اقدامات آیت‌الله خدای‌ها، مؤانست با خانواده‌های شهدا بود که به این طریق، ضمن تکریم این خانواده‌ها و رسیدگی به مشکلاتشان، پیامی را نیز می‌یابید و ضمن آزادی، خطر سقوط امپراتور نیز دفع می‌شود. سه روز بعد، آیت‌الله خدای‌ها در جلسه شورای عالی دفاع با ارائه گزارشی از آزادسازی سوسنگرد و با شرح وضعیت جبهه‌ها، با استناد به این عملیات، همت و غیرت و شجاعت و عزم رزمنده‌ها را می‌ستاید که اراده برای جنگ و شکست صدام دارند و موفقیت در این عملیات یعنی اینکه می‌شود دشمن را به عقب راند؛ اما امام (ره) را از طریق رادیو می‌شود و بلافاصله به تهران جانب بعضی‌ها سر می‌زند و منظور دقیقاً بنی‌صدر بود که در همان جلسه حضور داشته است.

حضور در جبهه‌های غرب

رکود جبهه‌های جنوبی و جلوگیری از پیشروی‌های دشمن عامل فرصتی شد تا آیت‌الله خدای‌ها چندین بار به جبهه‌های غربی نیز سرکشی‌های متوالی داشته باشد و ضمن شناسایی مناطق و دیدار با رزمندگان و مردم این مناطق، از نزدیک نسبت به شرایط و وضعیت جنگی این مناطق اتخاذ تصمیم و هماهنگی داشته باشد.

تکنه قابل توجه در این بازدیدها، فعالیت شدید عناصر گروهک‌های تجزیه‌طلب و ستون پنجم بود که تلاش مضاعف داشتند تا با ارسال اطلاعات به رژیم بعث عراق، شرایط آسیب‌رسانی به حضرت آیت‌الله خدای‌ها را در روز بعد، روز بسیار عجیبی است که در حوزه سیاسی و نظامی دو اتفاق بسیار تأثیرگذار می‌افتد و از آن روز به بعد، تحولات سیاسی و جنگ شکل متفاوتی را به خود می‌گیرد. اولین اتفاق در حوزه نظامی است که دکتر مصطفی چمران به شهادت می‌رسد و امام خمینی (ره) در ستایش او چنین می‌گوید: «چمران در این دنیا شرف را از ناحیه کرد و در آن دنیا هم رحمت خدا را بیمه کرد. ما و شما هم خواهیم رفت؛ مثل چمران بمیرید».

ایسن واقعه تا مدت‌ها فضای نظامی و شرایط جنگ و تصمیم‌گیری‌ها را تحت تأثیر قرار داده بود.

واقعه دوم که عرصه سیاسی و تحولات جنگ را



کاملاً تحت تأثیر قرار داد؛ استیضاح بنی‌صدر در مجلس بود که در آن روز آیت‌الله خدای‌ها، مطابق اسناد موجود، درحالی‌که دو نفر دیگر از نمایندگان استیضاح نیز وجود داشت، روایتی بسیار قوی را در این محکم و با ارائه مستندات بسیار ارزشمند و کافی در طی چهاره بند توانست مجلس را نسبت به عدم کفایت بنی‌صدر قانع سازد و در نهایت، مجلس با اکثریت آرا به عدم کفایت بنی‌صدر رأی داد.

آیت‌الله خدای‌ها مورد ترور قرار گرفت؛ اما در واقع، اقدام به ترور ایشان بارها اتفاق افتاده بود که می‌توان به‌یادآورد، پیوسته در جبهه‌های غرب را اولین حمله تروریستی علیه ایشان دانست؛ ضمن آنکه به دلیل روحیه جهادی و مجاهدتی که خود ایشان داشتند، حضور در

صفحه ۱۰

یکشنبه ۱۹ مهر ۱۴۰۵

۲۹ ربیع‌الثانی ۱۴۴۸ – شماره ۲۴۲۵۷



تماس بگیر». اسمم دکتر فیاض‌بخش و چند نفر دیگر از بزرشک‌های مجلس را هم گفت: «منافی، زرگر، ... بگو باینده بیمارستان بهارلو».

ماشین را از در عقب بیمارستان بردند توی محوطه. برانکارد آوردند و آقا را رساندند پشت در اتاق عمل. دکتر محجوبی از همان آمده بود بیمارستان بهارلو، تازه جراحی‌اش را تمام کرده بود. داشت دستش را می‌شست که از اتاق عمل خارج شود. آقا که با آن وضع دید، گفت خیلی سریع دوباره اتاق عمل را آماده کنند. سمت راست بن پر از ترکش بود و قطعات ضبط صوت. قسمتی از سینه کاملاً سوخته بود. دست راست از کار افتاده و روم کرده بود. استخوان‌های کتف و سینه به‌راحتی دیده می‌شد. ۲۷ واحد خون و فرآورده‌های خونی به آقا زدند. این همه خون، واکنش‌های انعقادی را مختل کرد. دو سه بار نبض افتاد. چند بار مجبور شدند باسنامان را باز کنند و دوباره رگ‌ها را مسدود کنند. کیسه‌های خون را از هر دو دست و هر دو پا به بدن تزریق می‌کردند، اما باز هم خون‌ریزی ادامه داشت.

یک‌دفعه یکی از دکترها دست از کار کشید. دستکشش را درآورد و گفت: «دیگر تمام شد.» بی‌راه نمی‌گفت؛ فشار تقریباً صفر بود. یکی دیگر از دکترها به او تشر زد که چرا کشیدی کنار؟ فشار کم‌کم بالا آمد و دوباره شروع کردند.

دکتر منافی، همان‌طور که می‌آمد بیمارستان بهارلو، تلفن زده بود که دکتر سهراب شیبلی، جراح عروق، و دکتر ابراج فیاض هم باینده آقای بهشتی هم دکتر زرگر را خبر کرده بود. دکتر محجوبی که حال و روز دکتر زرگر را دید، گفت: «گران نباش، من خون‌ریزی را بند آورده‌ام.» عمل تا آخر شش طول کشید. اما دیگر نمی‌شد درمان را آنجا ادامه داد. کنترل امنیتی بیمارستان بهارلو مشکل بود. تنها بیمارستانی هم که می‌شد بعد از عمل مراقبت‌های لازم را به عمل آورد، بیمارستان قلب بود. آن موقع رئیس بیمارستان قلب دکتر میلاتی‌نیا بود. چند ماه بعد، نام همین بیمارستان را گذاشتند «بیمارستان قلب شهید رجایی».

هلی‌کوپتر خبر کردند. نمی‌توانستند بیمار را از میان ازدحام مردم تگران بیرون ببرند. محافظ پشت بی‌سیم گفته بود که قلب ایشان صدمه دیده؛ رادیو هم همین را اعلام کرده بود. مردم تگران بودند که نکند قلب ایشان از کار افتاده باشد، آمده بودند و می‌گفتند «قلب ما را بردارید و به ایشان بدهید».

با هزار رفت‌و، هلی‌کوپتر را وسط میدان بیمارستان نشاندهند تا برسند به بیمارستان قلب، خط ماینپوز وضعیت نبض، دو بار منهد شد. دکترها می‌گفتند آقا چند مرتبه تا مرز شهادت رفته و برگشته. یک‌بار همان فنجار بجم بود، دیگر بار خون‌ریزی بسیار وسیع و غیرقابل کنترل بود، یکبار هم جمع شدن پروتئین‌ها در به و حالت خفگی. همه‌ی این‌ها گذشت، اما بیمار تب و لرز شدیدی داشت. چند پتو می‌انداختند روی آقا گاهی حتی دکتری‌ها بغلشان می‌کردند تا آزار کم‌تر کنند. معلوم نبود منشا این بهشتی کجاست؟ شایعه‌ی کوچکی هم در ره دیده بودند. آقا اولوی نفس داشتند و نمی‌توانستند حرف بزنند. خودشان کاملاً احس کرده بودند که دست راستشان کار نمی‌کند. اولین چیزی که با دست چپ نوشتند، دوتا



سؤال بود: «هم‌راهم من چطورند؟» «هز و زبان من کار خواهد کرد تا نه» دکتر باقی روی سطحی از پوست بدن کار می‌کرد که برای ترمیم و پیوند به قسمت‌های آسیب‌دیده براشته بودند. زخم‌ها زیاد بودند. درخ زخم‌ها خیلی زیاد بود، اما دکترها می‌گفتند تحمل آقا زیاتر است. می‌گفتند «اصلاً مسکن‌ها به حساب نمی‌آیند».

بحث دکترها این بود که بالاخره تکلیف این دست چه می‌شود؟ شکستگی‌اش رو به بهبود بود، ولی هیچ علامت حرکتی نداشت. چند نفر از جراحان و ارتوپدها بحث می‌کردند که دست قطع شود یا بماند.

امام مرتب پیغام می‌دادند و از اطراف‌یانی می‌پرسیدند که: «فاسیدیعلی آقا مطهرند؟» پیامشان ساعت دو بعدازظهر پیش‌خش شد. دکتر میلاتی‌نیا رادیو را گذاشت بیخ گوش آقا آن موقع ایشان به هوش بودند؛ روح تازه‌ی انگار در وجودشان دمید، جان گرفتند.

حالشان بهتر بود، اما هنوز قفسیه ۷۲ تن را نمی‌دانستند. از تلویزیون آمدند که گزارش تهیه کنند. یک ساعتی معطل شدند تا آقا به هوش آید. پرسیدند حالتان چطور است؟ گفتند: «هن به‌حدمالء حالم خیلی خوب است» و شعر رضوانی شیرازی را خطاب به امام خواندند:

بکسکت اگر دل هن به فدای چشم مستت
سر خَم می سلامت شکند اگر سبویی
کم‌کم به اطرافیان نشل می‌آوردند که: «آقا جان من باید از وضع کشور اطلاع پیدا کنم. شما هم رادیو را از گوشه‌ها بیرون بیاورید.» دکترها بهانه بی‌آوردند و رفسنجانی بیایند و کم‌کم ایشان را مطلع کنند. جمع شدند، اما باز هم نتوانستند بگویند.

شده‌اند، فقط یکی دو نفر شهید شده‌اند. آقا از جمع آن شهدا به دو نفر خیلی علاقه داشت؛ دکتر بهشتی و محمد منتظری.

جان آیت‌الله خدای‌ها در مراسم ترحیم شهید چمران در مدرسه شهید مطهری در هنگام سخنرانی با تیغ موکت‌بری به آیت‌الله خدای‌ها سوقده می‌شود که با هوشیاری محافظین و البته مجروح شدن او این ترور نتیجه می‌ماند؛ اما این پایان کار نیست و ششم نیز یکی از روزهای بسیار بسیار عجیب و دارای بار معنایی برای تاریخ انقلاب اسلامی و ایران است که طی آن آیت‌الله خدای‌ها با انفجار یک بمب جاسازی‌شده در یک ضبط صوت دچار جراحات شدید و زیاد می‌شود.

۱۳۶۰، آیت‌الله خدای‌ها مطابق برنامه از پیش تهیه‌شده که در مسجد ابوذر سخنرانی داشت، بعد از دیدار با حضرت امام در جماران، درحالی‌که شهید عباس بابایی نیز تا مقтары از مسیر ایشان راه‌همراهی می‌کند تا در خصوص مشکلات نیروی هوایی گفت‌وگویی داشته باشند؛ به سمت مسجد ابوذر حرکت می‌کند که رادیوی شاشین روشن بوده و دعای روز شنبه در آن قرائت می‌شد.

روایت آیت‌الله خدای‌ها از آن لحظات خاص این است که به دلیل مفاهیم روحانی و معنوی دعای روز شنبه، لحظاتی متغلب می‌شوند و حتی قطرات اشکی نیز از چشمان ایشان سرازیر می‌شود که ترجمه متن آن دعا این شرح است: «چه نام خدا که رحمتش

بسیار و مهربانی‌اش همیشگی است؛ به نام خدا که سخن پناه‌جویان و گفتار پرهیزگاران است و پناه می‌برم به خدای بلندمرتبه‌ای از ستم ستمگران و نیزگم حسودان و سرکشی ظالمان و آوارا می‌ستایم، ستایشی برتر از ستایش ستایشگران، خدایا! تویی یگانه می‌انباش و پادشاه علی‌الاطلاق، در فرمانروایی‌ات مخالفت نشوی و در پادشاهی‌ات هم‌اوردی نداری، از تو می‌خواهم که بر بنده و رستادهات محمد درود فرستی و سیاس نعمت‌هایت را چنان قسمت من کن که مرا به کمال خشنودی‌ات نائل گرداند و مرا به لطف توجهت بر طاقت و پای‌بندی بر بندگی‌ت و شایستگی پاداشت یاری کنی و تا رزنده‌ام به بازداشتن از گناهات بر من مهر ورزی و تا زمانی که مرا باقی می‌داری بر انجام آنچه به‌رام رساند تو قیام دهی و به کتاب خود (قرآن) برای پدرش حق، ستیعام را فراخ گردانی و بار گناهانم را با تالوتش از نامه سنگینم فروریزی و در دین و جامه و بن سلامت بخشی و کسالتی که به آن‌ها انس گرفته‌ام از من وحشت‌زده نکنی و در قیامانده ممرم احسانت را بر من تمام کنی، چنان‌که در گذشت‌ه عمرم بر من احسان نمودی، ای مهربان‌ترین مهربانان»

مسجد ابوذر و آغاز ترورها

مسجد ابوذر محل فتگی برای حضور مردم و شنیدن صحبت‌های آیت‌الله خدای‌ها بود که با توجه به شرایط سیاسی کشور مملو از جمعیت و خبرنگاران بود. مسعود تقی‌زاده با پوشش خبرنگاری و با ضبط صوتی به تریبون نزدیک می‌شود، درحالی‌که آیت‌الله خدای‌ها در خصوص جایگاه در اسلام و نظام جمهوری اسلامی سخنرانی دارد. ضبط خبرنگاری با دقت و وسواس تمام و با تنظیمات خاص به سمت چپ تریبون و در نزدیک‌ترین نقطه به قلب آیت‌الله خدای‌ها قرار می‌گیرد؛ اما اراده خاندن چیز دیگری غیر از اراده گروهک فراق و مسعود تقی‌زاده و

روز روز بعد، روز بسیار عجیبی است که در حوزه سیاسی و نظامی دو اتفاق بسیار تأثیرگذار می‌افتد و از آن روز به بعد، تحولات سیاسی و جنگ شکل متفاوتی را به خود می‌گیرد. اولین اتفاق در حوزه نظامی است که دکتر مصطفی چمران به شهادت می‌رسد و امام خمینی (ره) در ستایش او چنین می‌گوید: «چمران در این دنیا شرف را از ناحیه کرد و در آن دنیا هم رحمت خدا را بیمه کرد. ما و شما هم خواهیم رفت؛ مثل چمران بمیرید».

ایسن واقعه تا مدت‌ها فضای نظامی و شرایط جنگ و تصمیم‌گیری‌ها را تحت تأثیر قرار داده بود. واقعه دوم که عرصه سیاسی و تحولات جنگ را ضلانقلاب بود. نوزبیه به سیستم صوتی می‌افتد و صدای می‌فکروفن دچار اشکال می‌شود و آیت‌الله خدای‌ها برای تنظیم صدای فاضلی‌ها می‌گوید که در همین هنگام انفجاری تمام مسجد و نشست بالای سر آقا می‌گیرد. مردم پرباش می‌شوند و به سمت خروجی مسجد قرار می‌کنند و محافظین سراسیمه پیکر خونین آیت‌الله خدای‌ها را که از ناحیه گردن و کتف و شانه و صورت آسیب جدی دیده است را با همان حالت در غرق به خورده در آغوش می‌گیرند و به اولین درمانگاه می‌رسانند؛ اما طیا خود را به ایشان داده بودند، اما دله محکم و با این روحیه، در آنجا اظهار می‌کنند که هیچ اقدامی نمی‌توانند بکنند. روایت موجود در سبایت خدای‌های داد ای آر، آن

لحظه‌ها را چنین روایت می‌کند:
آیت‌الله خدای‌ها در مسیر بیمارستان، هر وقت به هوش می‌آمدند، زیر بار زم‌همای می‌کردند؛ شهادتین می‌گفتند. لب‌ها و چشم‌هان‌های می‌خوردند، خیلی کم البته. در خیابان قزوین، خودرو به یک درمانگاه کوچک رسید. پنج نفر آدم قیافه‌ی خون‌آلود و اسلحه به دست، وارد درمانگاه شدند و آقا را روی دست این طرف و آن طرف بردند.

با آن صورت خون‌آلود، کسی امام جمعه‌ی شهر را نشناخت. دکتری با گوشی دکتری ضرابان قلب را گرفت: «می‌شود کاری کرد». محافظ‌ها با سرعت به سمت در خروجی رفتند. پرستاری که تازه از راه رسیده بود، پرسید: «ایشان کی هستند؟ دارند تمام می‌کنند». اسم آقای خدای‌ها را که شنید، گفت: «بیریدشان بیمارستان؛ اما یک کیسول اکسیژن هم با خودتان ببرید».

انگار کسی صدای آن رستار را نشنید. کیسول را برداشت و خودش را به ماشین رساند. «آقا این کیسول لازم‌تان است». کیسول اکسیژن و پایه‌ی آهنی جراحی‌دار را نمی‌شد برد توی ماشین. پایه‌های کیسول را تکیه دادند روی کام ماشین، پرستار هم نشست بالای سر آقا می‌گیرد. تمام راه، ماسک اکسیژن را روی صورت آقا نگه داشت و به همه دل‌داری داد. یکی از محافظ‌ها پرسید: «حالا کجا برویم؟» پرستار گفت: «بیمارستان بهارلو، پل جوادیه».

ماشین حرکت نمی‌کرد.

محافظ بی‌سیم را برداشت. گدشان «حافظ هفت» بود. «هر کس ۵۰-۵۰» این رمز آمادباش بود، یعنی حافظ فمت مجروح شده کسی که پشت دستگاه بود، بلند زر زیر گریه.

محافظ یک‌دفعه توی بی‌سیم گفت: «جا مجلس